

خرق اجماع در کب

دوستاندانی که بروش چیز نویسی من آشنا شد ازین عنوان بسیار ناملایم و ناسازگار با زبان فارسی که بر سر این مقالت گذاشته‌ام در شگفت خواهند شد و خواهند پنداشت که من در انتخاب این عنوان سستیرو ناهموار سر شوخی با کسی دارم و نمی توانم باور کنند که من این ترکیب ناهنجار را از یکی از «نشریه» های رسمی یکی از مرکزهای دانش نو بنیاد و نوظهور یا تازه ساز ایران گرفته ام .

یکی از دوستان شوخ ما در یکی از جلسه‌های فرهنگستان در آن گرمای گرم تاخت و نازهای کار گزاران دوره پهلوی که پهلوی من نشسته بود و مرا محرم درد دل‌های خویش میدانست بمناسبتی که ناچار خواننده گان حدس خواهند زد میگفت روزی در مشهد در میان طلبه ای وزن بیومای در صحن مسجد گوهر شاد کار از برخاش و انکار و اصرار بفحش کاری و دشنام رسیده بود و طلبه بعاتت مهود بالفاظ نامأنوس و احياناً نامجهور و متروك متوسل شده بود . آن زن بیچاره هر چه گوش کرده بود معنی آنرا در نیافته و بزبان خراسانی خود می گفت : «اگر حرفت جواب دارد چرا بزبان سودمانی نمیگویی ؟»

مدتی بود می شنیدم در تبریز چیزی چاپ میشود بعنوان «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» که چهار شماره آنهم تا کنون درآمده است . حتی از دوستان و همکارانی هم که دست درین کارها دارند خواستار شدم بامانت هم شده است بعن بدهند که لااقل يك بار بخوانم معلوم شد چنان اکسیر و کیمیاست که در بساط ایشان هم نیست .

سر انجام امر روز بسته ای بسپست بنام من رسید و همینکه گشودم دیدم چهار شماره آن را باهم بانامهای بامضای آقای دکتر بیانی رئیس دانشکده ادبیات تبریز فرستاده اند . بعد از ظهر آدینه را در میان هوای ابر گرفته امروز و پادردی که مرا رخصت برخاستن از پای کرسی نمیدهد در خواندن این چهار شماره از راه دور رسیده بکار زدم و در اواخر شماره چهارم که نزدیک بود این ارمغان را (که چون رایگانست البته بهائی خواهد داشت و بمصداق اسب تعارفی را دندان نیشمارند ناچار باید از غنایم بشمارم) بکناری نهم و همین قدر بگفته ابوالفضل بیهمی که گوید «هیچ نوشته نیست که يك بار خوانندت تیرزد» خود را دلداری داده باشم چشم بدین عنوان «اقتراح» در صفحه ۴۹ برخورد که بکصفحه ونیم آن «نشریه» را بر کرده بود .

شگفت اینست که درین «نشریه» در هر چهار شماره بحث دامنه داری بعنوان «غلط مشهور» می رود که من در آن نظری خاص دارم و شاید در صحایف همین مجله بمیان بنهم و با این همه کلمه «اقتراح» از همانهاست . اقتراح در لغت عرب معانی معین دارد بدین گونه : ۱) بدرخواست های نا اندیشیده و بیپوده کسی را ببرد سر آوردن . ۲) چاه کندن در جایی که در آن آب نتوان یافت . ۳) منظومه ای یا خطابه ای را نا اندیشیده انشاد و انشاء کردن . ۴) در کاری پیشی جستن و نوبر آوردن یا پیش از دیگران سرودن . ۵) پیش

از دیگران برشته‌ری که سواری نداده است بر نشستن (۶) چیزی را بر گزیدن (۷) بر کسی فرمانروایی کردن.

درفرهنگهای تازی مطلقاً اقتراح اندک مناسبی با این مورد ندارد. درین مورد نویسنده خواسته است عقیده خوانندگان را پیرسد که بگفته او درباره «طرز استعمال اسامی خاص مانند نامهای اشخاص و خانواده‌ها (کذا) و شهرها و مملکت‌ها ورودها و امثال آن که در فارسی معلوم نیست آنها را چگونه باید استعمال کرد» چه باید کرد.

این سؤال را که «از طرف هیئت تحریریه نشریه دانشگده» (باگاف فارسی دو سرکش‌دار) کرده اند با حروف درشت «اقتراح» نام گذاشته اند. من میدانم که ترکان عثمانی هم سابقاً همین کلمه اقتراح را در همین مورد نابجا و بمعنی «برش» که بهترین لفظ فارسی آنست بکار برده اند. اما باید دید این آفایانی که خود مقالاتی دامنه‌دار در «غلط‌مشهور» چاپ میکنند و برخی درست‌ها را نادانسته نادرست میدانند مجاز ندریک دانشگده ادبیات کشوری که هنوز گویندگان آن خوش بختانه در گوشه و کنار چیزی میدانند کلمه ای از زبان تازی را بجای آنکه تازیان خود بکار نبرده اند بکار ببرند و حتی ازین نکته بسیار پیش پا افتاده غفلت کنند که درین گونه موارد که طلب چیزی میکنند در زبان تازی باب استفهام را بکار میبرند مثلاً درین مورد که میخواهند علم و عقیده خوانندگان را پیرسند «استطلاع» یا «استفسار» یا «استکشاف» یا «استعلام» یا «استخبار» یا «استفهام» باید گفت و فصیح‌تر از همه همان اصطلاح قدیم ایرانیان دانشمندست که درین موارد «فحص» یا «تفحص» میگفتند و هرگز خود را با استعمال کلمه «اقتراح» در غیر مورد نیاز نمیدانیدند ناگفته نگذارم که اقتراح را بجز در مواردی که لغت نوسان ضبط کرده و پیش ازین آوردم در دو مورد دیگر هم استعمال کرده اند یکی آنکه ابوالفدا ای مورخ معروف بمعنی نونهادن یعنی پیامه ای را نخستین بار پوشیدن بکار برده، و دیگر اینکه مسعودی در مروج المذهب در یاره اسحق موصلی موسیقی دان معروف میگوید خلیفه «اقتراح علیه بمن» یعنی ازو خواست خواننده ای را باو بشناساند یا با اصطلاح امروز معرفی بکند.

اینک آمدیم بر سر «خرق اجماع مرکب». نویسندگان این «اقتراح» رسمی از جانب «دانشگده» ادبیات تبریز و یازبان خودشان «مقترحین» این «نشریه» و «هیئت تحریریه» آن در ضمن پرسش ازین مطلب بسیار روشن که تکلیف آن بر هر نوآموز و تازه کاری هم معینست و هر که از ناموس زبانها و ذخایر دیرین آنها اندک خبر داشته باشد میتواند پاسخ آنرا بدهد خواسته اند شواهدی بیاورند و مینویسند «هر کس در ایرات تمامهای خارجی را بمیل خود و بر حسب اطلاعات و تحصیلات خود استعمال مینماید: حاجی فرهاد میرزا معتدالدوله در کتاب جام جم نامهای تاریخی و جغرافیائی را با سلوب انگلیسی آن استعمال میکند؛ اعتماد السلطنه در کتابهای متعدد خود با سلوب فرانسوی، طالبوف هم همان لغات را با سلوب روسی آن ادا مینماید؛ آقای سعید نفیسی در کتابی که راجع بتاریخ ترکیه از فرانسه ترجمه نموده اند لغات جغرافیائی را طرزی ادا میکنند که با هیچ کدام از السته اروپائی نمی‌سازد و در حقیقت خرق اجماع مرکب نموده‌اند؛ مثلاً آنکارا یا تخت فعلی ترکیه را «انگوریه» مینویسند»

تفصیل این «خرق اجماع مرکب» که در دانشکده ادبیات تبریز من نیست داده اند. اینست که من یازده سال پیش در ۱۳۱۶ تاریخ ترکیه تألیف سه هنگ لاموش فرانسوی را باصرار پایایی کیسیون معارف ترجمه کردم درین کتاب همه جا کوشیدم نامهای جغرافیائی آسیای غربی و جنوب اروپا (مخصوصاً بالکان) و شمال افریقا را که در تاریخ ترکیه بکار میروند مطابق ضبط باستانی که همواره در کتابهای فارسی و عربی معمول دانشندان ایرانی دیده میشود بنویسم؛ و چون پیش بینی میکردم که ممکنست يك نسخه از این کتاب بدانشکده ادبیات تبریز هم برود مخصوصاً در صحایف ۴۴۱ - ۴۴۲ و ۴۵۲ تا ۴۷۰ یعنی در ۲۱ صحیفه رنج بخود داده و جدولهای تطبیقی که ضبط فرنگی این نامها را با ضبط اسلامی (عربی و فارسی) آنها برابر بگذارد چاپ کرده ام، اما چنان مینماید که در آن دانشکده وقت نکرده اند بدان جدولها رجوع کنند یا شان خود را ازین کار اجل دانسته اند و بی انصافها نکرده اند يك سطر بنویسند و سبب را از من بپرسند و بدین گونه «خرق اجماع مرکب» من نسبت داده اند و همینقدر از ایشان سپاس گزارم که اصطلاح غلیظ ترو جنایت پررنگ تر بمن نبسته اند.

اینک باید دید که چه شده است من «خرق اجماع مرکب» کرده ام! شهری که اکنون پای تخت دولت ترکیه است و نام درست آنرا اولیای دانشکده ادبیات تبریز به پیروی از ترک زبانان آن سرزمین «آنکارا» میدانند از شهرهای بسیار قدیم آسیای صغیر است. در کتیبه های هتلی نام آن «انکوه» **Ankuva** آمده و این نام را یونانیان به «انکورا» **Ankqra** تبدیل کرده اند و چون در خط یونانی «او» خوانده می شود ایرانیان از زمانهای قدیم بدین شهر «انگوریه» گفته اند و «یه» در پایان کلمه علامت نسبت زبان نازی نیست و جزء کلمه است. اروپائیان همین نام را از یونانی گرفته و **Ancyra** نوشته اند. تازبان چنان می نماید از صدر اسلام که با امپراطوران بیزانس یا رومیة الصغری (روم با اصطلاح خودشان) بنای جنگ را گذاشته و نام این شهر آشنا شده اند «انکورا» را در زبان یونانی شنیده و آنرا به «انقره» بدل کرده اند زیرا که یکی از قواعد تعریب این بوده است که الف های ممدود آخر کلمات بیگانه را بفتح ای که پس از آن ها می نوشتند بدل میکردند تا اینکه متوجه باشند کلمه بفتح حرف آخر ختم میشود و بعد «ه» آخر کلمه را به «ة» بدل میکردند زیرا که «ة» در پایان کلمات نازی در موقع وقف «ه» خوانده میشود و بهمین جهت «انکورا» نخست «انقره» و سپس «انقره» شده است.

از میان کتابهای جغرافیائی نازی نخست ابن خرد اذبه در کتاب المسالك والممالك (چاپ لیدن ۱۳۰۶ ق. ص ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹) که در حدود ۲۳۲ تألیف کرده است و پس از موسعودی در کتاب التنبیه والاشراف (چاپ لیدن ۱۸۹۴ ص ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۸ و ۳۵۴) که در حدود ۳۴۵ تألیف کرده و پس از او ابن حوقل در کتاب صورة الارض (چاپ لیدن ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ ج ۱ ص ۱۹۵) که در حدود ۳۶۷ تألیف کرده است نام این شهر را «انقره» ضبط کرده اند و حمدالله مستوفی نیز در نزهة القلوب (چاپ اوقاف کتب مکتبه ۹۴) نیز رعایت همین ضبط را کرده و ابن العبری هم در تاریخ مختصر الدول

« چاپ بیروت ۱۸۹۰ من ۱۷۸ و ۴۴۰ و ۴۵۱) بهمین گونه آورده است . مؤلفانی که با خبر تردقیق تر بوده اند هر دو ضبط تازی و پارسی را قید کرده اند چنانکه یساقوت در حصص البلدان (چاپ مصر ج ۱ من ۳۶۱) تصریح میکند : « انقره بفتح و سپس وسکون و کسراف و راه و تاه چنانکه بمن گفته اند نام شهر است که انگوریه نام دارد » .

در میان فارسی زبانان از نخستین روزیا لاقلا از زمان سلجوقیان که ایرانیان بسا این شهر رابطه بهم زده و بدان آمد و رفت کرده اند در همه کتابهای معتبر نام آنرا با کمال وضوح و بی هیچ شائبه شك و ریب « انگوریه » ضبط کرده اند و من اگر بخوام همه آنها را بر شمارم کار ما بدرانزا خواهد کشید . عجاله جاهایی را که بیشتر در دسترس خوانندگانست نشان میدهم و رعایت ترتیب تألیف کتابها را میکنم : این بی بی در سلجوقنامه (چاپ لیدن ۱۹۰۳ من ۴۴۱ ، ۴۷۰ - ۸۴۵ ، ۲۱۲ - ۲۱۴ ، ۲۳۲) که در حدود ۶۷۹ تألیف کرده ، خواجه رشید الدین فضل الله وزیر معروف که در ۷۱۸ کشته شده در یکی از مکاتیب خود (مکاتبات رشیدی - چاپ آقای محمد شفیع - لاهور ۱۳۶۷ - ۱۹۴۷ من ۲۲۷) ، عزیز بن اردشیر استرابادی در تاریخ قاضی برهان الدین سیواسی بنام بزم و رزم (چاپ استانبول ۱۹۲۸ من : ۳۹ ، ۴۰۸) که در ۷۹۶ بیابان رسانده است ، نظام الدین شامی در ظفر نامه (چاپ بیروت ۱۹۳۷ من ۲۵۳ - ۲۶۱) که در سال ۸۰۶ تألیف کرده است و شرف الدین علی بزدی در ظفر نامه (چاپ کلکته ۱۸۸۷ - ۱۸۸۸ من ۴۱۶ - ۴۴۶ که در ۸۲۸ بیابان رسانیده کرا را نام این شهر را انگوریه آورده اند حتی شمس الدین ابو عبدالله محمد بن ابی طالب انصاری صوفی دمشقی شیخ الربوه در کتاب نخبه الدهرفی عجایب البر و البحر (چاپ لایپزیگ ۱۹۲۳ من ۱۱۵) که در حدود ۷۲۳ تألیف کرده است نام رودی را که از این ناحیه میگذرد « نهرانکوریه » نوشته است و در این تردیدی نیست که لاقلا تازمان تیمور که ایرانیان باز با لشکر او بسدان شهر رفته اند آنرا انگوریه نامیده اند .

سخن که بدینجا رسید ناچار این پرسش پیش میآید که آیا آن کسی که بسنت دیرین و همیشگی ایران و زبان فارسی « انگوریه » می نویسد مأخوذ و مؤخذست یا آنکه به پیروی از ضبط اروپائی شده ترکی شده عربی شده همان کلمه « آنکارا » مینویسد و بر « انگوریه » نویس با این لحن سراسر بدخواهی که گوئی دستور و فرمان سیاسی امروزین هم با آنها توأست و از جاهای معینی آب بر میدارد خرده میگیرد و گویا « اقتراح » را هم برای همین مقصود از چننه بیرون میریزد ؟

با این همه من سرافرازم که اگر خدای ناخواسته در جاهای دیگر « خرق اجماع مرکب » کرده ام دست کم درین مورد « خرق اجماع مرکب » و حتی « خرق اجماع امت » هم نکرده ام و اگر خرق اجماع همینست که دانشکده ادبیات تبریز عقیده دارد با کمال صراحت و برای آسایش خاطر آقایان مینویسم که اگر همه جهانیان گرد آیند و آقایان هم فتوی رسمی علمی و ادبی بدهند که مثلا بغداد را « باگداد » یا قونیه را « کونیا » بنویسند باز هم من از زخم زبان و نیش قلمشان نخواهم هراسید و بسنت دیرین زبان فارسی خواهم رفت .

ناچار چون این آقایان دانشکده ادبیات تبریز حدیث سن را با حدیث فن گرد آورده اند بما کهن شدگان این راه پراز خون جگر که همیشه برای کامیابی در آن با ترک و تازیك جنگیده ایم روا میدارند در سر بیری اندر زری تلخ نمای شیرین مغز بایشان بدیم و آن اینست که :

فرزندان گرامی ! شب و روز از یزدان باک مسئلت داریم سعت صدر و وسعت مشرب ما را بیشتر کند تا نادرست گوئی های مردم را برخشان نکشیم . چه میشد اگر ایزد داد آفرین شما را هم این موهبت می بخشید که برای خوش آمد طبع سرکش خویش یابستند کار فرمایان خود درست ما را نادرست نکنید !

طهران - آدینه ۱۵ آذر ماه ۱۳۲۷

غزل

يك نظر بريك نكو منظر نكردم تا كه ياد مهربان دلبر نكردم
زانهمه خوبان كه در هر شهر ديدم جز نظاره خواهش ديگر نكردم
گرچه اندر زهره تر دامنانم ردشدم از نيل و دامن تر نكردم
رخت عفت بردم از شهر زليجا يوسف دل را گريبان در نكردم
زين طرب انگيز خاك خسن پرور رفتم و خاكي در آن بر سر نكردم
از هوس سر تافتم و ز نفس سر كش سرزنش ها ديدم و سر بر نكردم

این مقام زهد از رندی چو « فرخ »

تا نکرده امتحان باور نکرده

مصر - یادگار اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

محمود فرخ